

در وین دخترکانی ست زیبارو
شانه‌ای که مرگ بر آن می‌گرید
سرسرایی با هزار پنجره
و کهن درختی که بر آن کبوتران به پیش‌وازِ مرگ می‌روند
و آویزان در گالری فروست
تابلوئی که صبح دریده بود.

در وین دخترکانی ست زیبارو،
آن جا که در آن به هزار به نظاره می‌نشینند،
میکده‌ای که اندر آن پسران مسکوت‌اند—محکوم شده به مرگ با بلوز—
آه، که رُخ‌ات را می‌پیماید،
با تاجِ گلی از اشک‌هایِ نو؟

های! بنگر که می‌رقصم، بنگرم
بنگرم، با مهری‌ام بر دهان
رقصی کوچک
رقصی بر رقص
رقصی بر مرگ.

می خواهم آت

نشسته بر نیمکتی، کهنه مجله‌ای در دست

در کاسه‌ی زنبقی

در سرسرائی که عشق هرگز ندیده

بر سریری که ماه بر آن اشک می‌ریزد،

گریستنی پُر از جای پای بر ماسه.

های! بنگر که می‌رقصم، بنگرم

این شکسته را بگیر در دستانات

دریابش

با آخرین نفسِ کنیاک و مرگش

که دنباله‌اش را از آب دریا می‌کشد.

لورکا

ترجمه (از انگلیسی): مسعود قلائی